

**The dispositif of eclecticism of Iranian and Islamic elements in the Abbasid era:  
readout based on the concept of dispositif in Foucault methodology**

**abstract**

One of the later concepts constructed by Foucault is the dispositif. In this study, we mean the dispositif of mechanisms of heterogeneous elements such as discourses, institutions, architectural structures, regulatory decisions, laws, administrative actions, scientific propositions, philosophical, moral and humanitarian propositions that strengthen and maintain the exercise of power in society. In this research, after a brief study of this concept in Foucault's intellectual system and introducing the views of some theorists towards this concept, we will identify and introduce a dispositif in history called "the dispositif of eclecticism of Iranian and Islamic elements" in the Abbasid period. what is meant by the dispositif of eclecticism of the elements of Iranianness and Islamism is that about a century after the arrival of Muslim Arabs in Iran and due to historical necessity, when the forces and groups influencing Iranian identity realized that neither with mere emphasis on Islamic identity nor By focusing only on Iranian identity, they can not influence the Iranian people, each tried to combine and eclecticism the elements of Iranian and Islamic identity in order to produce ideas that are both popular with the Iranian people and the religion of Islam.

**Keywords:** dispositif, identity, Iranianness, Islam, power, discontinuity.

## سامانه التقاط عناصر ایرانییت و اسلامیت در دوران عباسیان:

### بازخوانی بر اساس مفهوم سامانه در روش‌شناسی فوکو

تاریخ دریافت: ۱۶/۳/۱۴۰۱

علی اشرف نظری<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۲/۵/۱۴۰۱

افشین اشکور کیایی<sup>۲</sup>

#### چکیده

یکی از مفاهیم متأخر برساخته فوکو، Dispositif یا سامانه است. منظور از سامانه سازوکارهای عناصر ناهمگنی مانند گفتمان‌ها، نهادها، ساخت‌های معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، اقدامات اداری، گزاره‌های علمی، فلسفی، اخلاقی و بشردوستانه است که موجب تقویت و حفظ اعمال قدرت در جامعه می‌شود. در این پژوهش، پس از بررسی کوتاه این مفهوم در دستگاه فکری فوکو و معرفی دیدگاه‌های برخی از نظریه‌پردازان نسبت به این مفهوم، به شناسایی و معرفی یک سامانه در تاریخ به نام «سامانه التقاط عناصر ایرانییت و اسلامیت» در دوره عباسیان می‌پردازیم. منظور از سامانه التقاط عناصر ایرانییت و اسلامیت این است که از حدود یک قرن بعد از ورود اعراب مسلمان به ایران و با توجه به ضرورت تاریخی، وقتی نیروها و گروه‌های تأثیرگذار بر هویت ایرانی متوجه شدند که نه با تأکید صرف بر هویت اسلامیت و نه با تأکید صرف بر هویت ایرانییت، نمی‌توانند بر مردم ایران تأثیر بگذارند، هرکدام سعی کردند به گونه‌ای به ترکیب و التقاط عناصر هویتی ایرانی و اسلامی بپردازند تا از این ترکیب بتوانند اندیشه‌ای تولید کنند که هم‌زمان مورد اقبال مردم ایران و دین اسلام برخوردار باشد.

**کلیدواژه‌ها:** سامانه، هویت، ایرانییت، اسلامیت، قدرت، گسست.

<sup>۱</sup> دانشیار دانشگاه تهران. aashraf@ut.ac.ir

<sup>۲</sup> دکترای علوم سیاسی

## مقدمه

نوشته‌های گوناگون میشل فوکو<sup>۱</sup> (۱۹۲۶-۱۹۸۴) ضمن اینکه دارای طیف مختلف موضوعی مانند شرایط امکان‌پذیر شدن رشد و توسعه‌ی دانش پزشکی، پیدایش علوم انسانی، روابط قدرت-دانش و جنسیت است، برخوردار از مفهوم‌پردازی‌های جدید و ایده‌های مبتکرانه هم است. این مفاهیم از یک‌جهت با توجه به ضرورت و دوره روشی، توسط فوکو ساخته شده است و از جهت دیگر با توجه به اینکه خود فوکو همواره به دنبال کنار گذاشتن مفاهیم و پیش‌فرض‌های موجود در مورد یک موضوع بود، پیش‌فرض‌ها و واژه‌ها از پیش موجود در مورد موضوع مورد مطالعه را کنار می‌گذاشت. توصیه فوکو همواره این بوده است که از راحت‌طلبی و تکیه بر حقایق نهایی چشم‌پوشیم و دانسته‌های احتمالی ما درباره یک موضوع هرگز نباید راهنمای حرکت ما باشد (فوکو، ۱۳۹۰: ۲). با توجه به این ضرورت‌های فوکو در هر دوره و موضوع روشی خود، واژه‌سازی‌های پرتعدادی را ساخته است. مثلاً در دوره روشی «دیرینه‌شناسی<sup>۲</sup>» واژه‌های مانند بایگانی (Archive)، نظام دانایی (Episteme)، گسست (discontinuity)، گزاره (Statement) و در دوره روشی «تبارشناسی<sup>۳</sup>». واژه‌های مانند مسئله‌سازی (Problimatization)، زیست-قدرت (Bio-power)، قدرت-دانش (Power-knowledge)، حکومت‌مندی (Governmentality) ساخته است.

یکی از آن واژه‌های مهم در دستگاه فکری فوکو Dispositif یا سامانه است که از دهه ۱۹۷۰ به بعد آن را ساخت و استفاده کرد. به‌جای این واژه فرانسوی در زبان فارسی و انگلیسی معادل‌های گوناگونی استفاده شده است. در زبان فارسی آن را به‌عنوان «دستگاه» و «سامانه» ترجمه کرده‌اند (دریفوس و رایبنو، ۱۳۷۹، ۲۲۵؛ فوکو، ۱۳۸۳، ۳۰). در زبان انگلیسی هم معادل‌های مانند Apparatus, Deployment, rid of intelligibility استفاده شده است. فوکو در آثاری مانند کتاب «اراده به دانستن» و یا درس گفتارهای مانند «از جامعه باید دفاع کرد» و «امنیت، قلمرو، جمعیت» از واژه سامانه استفاده کرده است. در ابتدا می‌توان گفت سامانه عبارت است از سازوکارهای عناصر ناهمگنی مانند گفتمان‌ها، نهادها، ساخت‌های معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، اقدامات اداری، گزاره‌های علمی، فلسفی، اخلاقی و بشردوستانه که موجب تقویت و حفظ اعمال قدرت در جامعه می‌شود.

در قسمت اول این مقاله به بررسی و کم و کیف بیشتر مفهوم سامانه در دستگاه روشی فوکو می‌پردازیم و درباره چیستی و چگونگی آن در آثار او کنکاش می‌کنیم؛ در قسمت دوم مقاله با این پیش‌فرض که «از حدود یک قرن بعد از ورود اعراب مسلمان به ایران، وقتی نیروها و گروه‌های تأثیرگذار بر هویت ایرانی متوجه شدند که نه با تأکید صرف بر هویت اسلامیت و نه با تأکید صرف بر هویت ایرانیت، نمی‌توانند بر

۱. Michel Foucault
۲. Archeology
۳. Geneology

مردم ایران تأثیر بگذارند، هرکدام سعی کردند به یک‌شکل و گونه‌ای به ترکیب و التقاط عناصر هویتی ایرانی و اسلامی بپردازند تا از این ترکیب بتوانند اندیشه‌ای تولید کنند که هم‌زمان مورد اقبال مردم ایران و دین اسلام برخوردار شوند، ما به شناسایی و معرفی سامانه التقاط عناصر ایرانی و اسلامی می‌پردازیم. بر پایه این سامانه، هویت ایرانی مسئله و مورد توجه روابط و مناسبات قدرت قرار گرفت و مناسبات و اعمال قدرت در اطراف هویت ایرانی شکل گرفت که موجب «برساخته شدن» هویت ایرانی به گونه‌ی دیگر در این دوره تاریخی شد. این مناسبات و اعمال قدرت از طریق نهادها، ابزارها، تکنیک‌ها، تاکتیک‌ها، گفتمان‌های مختلف از طرف عباسیان و طرفداران آن‌ها و همچنین حکومت‌ها محلی صورت گرفت که ما در اینجا به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

برای تحلیل و ارزیابی سامانه التقاط عناصر ایرانی و اسلامی بر اساس مفهوم سامانه فوکو در این دوره تاریخی، روش انجام تحقیق حاضر، بهره‌گیری از روش اسنادی با رجوع به منابع کتابخانه‌ای و تحلیل نظری است.

#### ۱. چیستی سامانه در دستگاه روشی فوکو

سامانه در زبان فرانسه به معنی مرتب کردن و چینش اشیاء در یک قلمرو خاص است که مجموعه‌ای از کنش‌ها را در آن قلمرو ممکن می‌سازد. در متون تخصصی‌تر مثل حقوق این مفهوم به معنای قضاوت و رأی نهایی دادگاه می‌باشد. در علوم نظامی به معنای تنظیم و استقرار ارتش قبل از نبرد گفته می‌شود. در علوم فنی به وسیله‌ای برای ترمیم پل بر روی رودخانه و یا در ادبیات به معنای خانه تابستانی در باغ (خانه باغ) نیز می‌باشد. این مفهوم در نوشته‌های فوکو بیشتر به تعریف رایج و عامیانه آن نزدیک است که تنها در ارتباط با چیزی معنا پیدا می‌کند. در نوشته‌های فوکو، سامانه به یک محیط فیزیکی معین، گفتمان یا عقلانیت، روش‌های مراقبت، تنظیم اشیاء در یک قلمرو خاص که عمل یا درک معینی را در آن قلمرو امکان پذیر می‌کند اطلاق شده است (مسگرزاده و بنی‌فاطمه، ۱۳۹۹، ۳۰).

به صورت دقیق‌تر درباره چیستی سامانه در روش‌شناسی فوکو، ژیل دلوز<sup>۴</sup> در مقاله‌ای با عنوان «دیسپوزیویتی چیستی» بر اساس برداشتی که از اندیشه‌های فوکو دارد، ضمن اینکه از جهت اهمیت سامانه برای فوکو، فلسفه‌ی فوکو را اغلب نوعی تحلیل «سامانه‌ها» می‌داند، به دو بُعد سامانه اشاره می‌کند: دیدن و سخن گفتن (دلوز، ۱۳۹۱، ۲۷۹). بنا بر تفسیر دلوز، کاری که سامانه می‌کند خلق «چیزها» به گونه‌ای است که ما می‌توانیم آن‌ها را ببینیم و درباره‌شان سخن بگوییم. مثلاً لباس متحدالشکل مدرسه‌ای، تنها وقتی قابل دیدن (معناداری) و سخن گفتن است که سامانه آموزشی وجود داشته باشد. دانش‌آموز اگر همان لباس را بپوشد و عصر به میهمانی برود احتمالاً مورد تمسخر واقع می‌شود اما وقتی صبح با همان لباس به مدرسه می‌رود احتمالاً از

۴. Gilles Deleuze

سوی شهروندان مورد تکریم هم قرار می‌گیرد. سامانه، با شرح دلوز، پرتوافکنی بر فضای تاریک برای ایجاد تصاویر جدید است. چنان نیست که ما در انباری خانه‌ای نور بیندازیم تا چیزها را بیابیم بلکه زاویه پرتوافکنی ما می‌تواند اشکال مختلفی خلق کند (حاجلی، ۱۳۹۹: ۲).

اما جورجو آگامبن<sup>۵</sup> که از سامانه به‌عنوان آپاراتوس<sup>۶</sup> نام می‌برد، در مقاله‌ای با عنوان «آپاراتوس چیست»، مفهوم سامانه را بسط می‌دهد و با تبارشناسی آن، ادعا می‌کند که مفهوم آپاراتوس ریشه در مفاهیم «تدبیر منزل» یونان و «ایجابیت» در آثار هگل دارد. او در این مقاله نسبت به سامانه بسیار جزئی‌نگر می‌شود و آپاراتوس را دقیقاً هر آن چیزی می‌داند که به نحوی واجد قابلیت ضبط کردن، جهت‌دهی، تعیین بخشیدن، متوقف ساختن، شکل دادن، کنترل کردن و یا امنیت بخشیدن به ژست‌ها، رفتارها، عقاید و یا گفتارهای موجودات زنده است: «بدین‌سان نه‌تنها زندان‌ها، دیوانه‌خانه‌ها، سراسرین، مدارس، اعتراف، کارخانه‌ها، انضباط‌ها، معیارها و تدابیر حقوقی و غیره و غیره (که نسبت‌شان با قدرت به لحاظی خاص مشخص و بدیهی است)، بلکه همچنین قلم، نوشتار، ادبیات، فلسفه، کشاورزی، سیگار، ناوبری، کامپیوترها، تلفن‌های همراه و - چراکه نه - خود زبان را نیز در برمی‌گیرد که شاید باستانی‌ترین آپاراتوس باشد. [...] در این معنا، یک فرد یا جوهر واحد می‌تواند مکان فرایندهای سوژه‌سازی / شدن کثیری باشد» (آگامبن، ۱۳۸۹: ۲۶-۲۷).

درباره چیستی سامانه، خود فوکو در مصاحبه‌ی به‌عنوان «اعتراف جسم<sup>۷</sup>»، در پاسخ به این سؤال که معنی یا کارکرد روش‌شناختی اصطلاح سامانه چیست؟ پاسخ می‌دهد:

«آنچه من سعی می‌کنم با این اصطلاح انتخاب کنم اولاً یک مجموعه کاملاً ناهماهنگ است که متشکل از گفتارها، نهادها، ساخت‌های معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، اقدامات اداری، گزاره‌های علمی، فلسفی، اخلاقی و بشردوستانه است و به همین اندازه امور ذکر نشده دیگری را نیز شامل می‌شود که این‌ها عناصر سامانه هستند. سامانه سیستم ارتباطی است که می‌تواند بین این عناصر ارتباط برقرار کند. ثانیاً، آنچه من در سامانه می‌خواهم شناسایی کنم دقیقاً ماهیت ارتباطی است که می‌تواند بین این عناصر ناهمگن وجود داشته باشد. ثالثاً، من با اصطلاح سامانه نوعی صورت‌بندی را درک می‌کنم که وظیفه اصلی آن پاسخگویی به یک نیاز فوری در یک برهه تاریخی معین است. برای مثال ممکن است جذب یک جمعیت شناور برای یک اقتصاد اساساً مرکانتیلیستی ناگوار تلقی شود [ولی] در اینجا یک ضرورت استراتژیک به‌عنوان «ماتریس» برای سامانه وجود داشت که به‌تدریج کنترل یا انقیاد جنون، بیماری جنسی و روان رنجوری را بر عهده گرفت. سامانه از یک کارکرد استراتژیک غالب برخوردار است. سامانه دقیقاً عبارت است از مجموعه‌ای از

۵. Giorgio Agamben

۶. Apparatus

۷. The Confession of The Flesh

استراتژی‌های مرتبط با مناسبات نیروها که هم از طریق انواع خاصی دانش مورد تأیید قرار می‌گیرد و هم مؤید آن‌ها است» (Foucault, ۱۹۸۰: ۱۹۴-۱۹۵).

چرا این گفته فوکو از دیدگاه ما جالب است؟ چون که یک سامانه ماهیت ترکیبی دارد که از کردارهای گفتمان‌ها و غیرگفتمانی ساخته شده است. این روابط بین این عناصر ناهمگن است که آن‌ها می‌توانند پیچیده هم باشند. به عبارت دیگر این قطعه از مصاحبه فوکو روشن می‌کند که او به همان اندازه که به عناصر گفتمانی علاقه داشت به عناصر غیرگفتمانی نیز علاقه داشت. ارتباط بین حوزه‌های گفتمانی و غیرگفتمانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. ارتباط آن‌ها ثابت نیست، اما می‌تواند اشکال مختلفی داشته باشد. به همین دلیل، هم نمی‌تواند تئوری خاصی در مورد این رابطه وجود داشته باشد و همچنین نمی‌تواند رابطه بین دو سامانه متوالی وجود داشته باشد (peltonen, ۲۰۰۴: ۲۱۴): اما نکته اصلی فوکو در این گفته، در این کارکرد اصلی سامانه نهفته است که در برهه خاصی از تاریخ و بر مبنای نیاز مشخصی یک نوع صورت‌بندی میان عناصر مختلف شکل می‌گیرد. در ادامه این صورت‌بندی چنان متصلب می‌شود که به طور پیوسته جزء اصول بدیهی تلقی می‌شود و حقیقت فرا تاریخی متولد می‌گردد. فوکو با این رویکرد خود قصد دارد به ما نشان دهد زهدان حقیقت نه در ورای تاریخ که اتفاقاً در متن تاریخ و مبتنی بر نیاز یک زمانه‌ی خاص است. در این زهدان تاریخی است که نطفه‌های حقیقت بسته می‌شود حال آنکه ما چنان می‌اندیشیم که گویی حقیقت امری فرا تاریخی و استعلایی است (حاجلی، ۱۳۹۹: ۵).

نکته دومی که باید بدان توجه کنیم، چرخش‌ها و گسست‌هاست. سامانه‌ها در زمانه‌ی خاصی درصدد پاسخ به نیاز خاصی هستند. باین حال پس از پاسخ بدان نیاز آن‌ها مرخص نمی‌شوند بلکه همواره تغییرات دائمی را تجربه می‌کنند. آن نیاز خاص نقطه «ظهور» (و نه ریشه‌ی) سامانه است. اما از آنجاکه سامانه‌ها حقیقت ساز هستند، و بدین ترتیب خصلت برساختی حقیقت را به‌خوبی می‌شناسند، هر جا با مانعی مواجه یا با تجربه جدیدی همراه هستند، می‌چرخند و تغییر مسیر می‌دهند (حقیقتشان اصالتی ندارد که بدان پایبند باشند). پس سامانه‌ها روند استمرار گسست‌ها هستند. گسست‌هایی که خود را در پس پیکره واحدی پنهان می‌کنند و استمرار خود را برجسته می‌سازند. بدین ترتیب است که فوکو قادر است ایده‌ی گسست‌های مکرر را در قالبی استمراری جای دهد. مثال مشهور او سامانه سکسوالیته است. سامانه‌ای که به عقیده فوکو تمدن غربی بر آن استوار است و حداقل دو سده بر جامعه‌ی غربی حکمرانی می‌کند. در این سامانه در حالی که تغییرات و گسست‌های دائمی رخ داده است (مثلاً شیوه سخن گفتن درباره سکس دائماً تغییر کرده است) (حاجلی، ۱۳۹۹، ۶).

به طور کلی، «سامانه» همانند دیگر رویکردهایش به قدرت سامانه را هم شبکه‌ای از قدرت می‌داند و چگونگی قدرتی که مبتنی بر تصور وحدت‌گرا از حاکمیت نیست، را مفصل‌بندی می‌کند (Frost, ۲۰۱۹). در این شبکه از قدرت سازوکارهای مختلف نهادی، فیزیکی و اداری و ساختارهای دانش استفاده می‌شود و موجب تقویت و حفظ اعمال قدرت در بدنه اجتماعی می‌شوند و به خاطر اینکه دانش، ابزارها،

فنون و نهادها در هر عصری تأسیس و دوباره تأسیس شود، پیوند بین این عناصر ناهمگن است. از طریق همین پیوندها است که روابط قدرت شکل می‌گیرد و موجب افزایش و حفظ قدرت در درون بدنه اجتماعی می‌شوند. شبکه سامانه‌های فوکو، کلیت روابطی نیست که آن را زیر نظر خود جمع‌آوری می‌کند، بلکه فقط در رابطه با موضوع تحلیلش وجود دارد (Frost, ۲۰۱۹, ۱۶۰).

## ۲. سامانه التقاط عناصر ایرانی و اسلامیت در دوره عباسیان

موفقیت حکومت اموی در گسترش اسلام به مناطق مختلف، نتوانست پایه محکمی برای بقای امویان باشد؛ چون که (اسلام علی‌رغم ادعای «دین جهانی» که داشت) امویان با گفتمان التقاطی قبیله‌ای و اسلامی، ادعای برتری خاصی برای اعراب شدند که این امر موجب شد که بیش از اینکه مردم را جذب آن‌ها و اسلام کنند، موجب قیام گروه‌های مختلف علیه امویان شدند. اما مسئله مهم‌تر آن بود که دین اسلام که ابتدا به اکثریتی از قوم عرب منحصر بود، به تدریج به مذهب گروه‌ها گوناگون تبدیل شده بود و ماهیت عربی خود را از دست داده بود. دیگر استیلای اشراف عرب بر اساس سیاست سرکوب و خونریزی ممکن نبود چراکه از یک‌سو، اعراب طبقات پایین با بومیان می‌آمیختند و به تدریج خود را به آن‌ها نزدیک‌تر احساس می‌کردند و از سوی دیگر، جمعیت مسلمانان دیگر تنها به اعراب محدود نبود و موالی روزبه‌روز فزونی یافته درخواست حقوق برابر می‌کردند (فرنود ۱۳۹۰، ۲۱). در این فضا، گروه‌ها مختلف در کنار عباسیان شروع به قیام علیه حکومت بحرانی و رو به سقوط امویان می‌کنند که در نهایت عباسیان با تاکتیک‌های مختلف به خلافت می‌رسند. عباسیان از زمان روی کار آمدن تا اوج گرفتن از ویژگی و شرایط خاص اندیشه‌ی و هویتی برخوردار بودند که متعاقب آن موجب انقطاع جدید در هویت ایرانی شد که بر این اساس در این مقاله، به عوامل، استراتژی‌ها و نیروهایی را که عباسیان و گروه‌های مورد حمایت آن‌ها مانند حکومت‌های محلی درباره حقیقت و ضرورت کنار هم قرار گرفتن اسلام-ایران صورت دادند، اشاره می‌کنیم.

### - سامانه التقاط ایرانی و اسلامیت در حکومت‌های محلی ایران

حاکمان محلی در سرزمینی داشتند حکومت می‌کردند که از لحاظ تاریخی داری فرهنگ ایران قبل از اسلام بود و اینکه از جهت سرمایه اجتماعی و اقتصادی‌شان به مردم ایرانی آن منطقه وابسته بودند و از جهت دیگر از لحاظ سرزمینی و جغرافیا تحت حکومت و اندیشه اسلامی بودند و اینکه از این جهت مشروعیت خود را از خلافت مرکزی می‌گرفتند؛ بنابراین ضرورت ایجاب می‌کرد که از یک‌سو هویت عامه مردم ایران را باید در نظر می‌گرفتند و از سوی دیگر حکومت‌های محلی علی‌رغم سعی در استقلال خود داشتند ولی هم‌زمان سعی می‌کردند خود را وصل به خلافت مرکزی کنند چون‌که با توجه به اینکه بسیاری از حکومت‌های محلی با ادعای اندیشه اسلامی روی کار آمده بودند، حکومت خود را غصبی تلقی می‌کردند که نیاز به رسمیت شناختن حکومت غصبی توسط خلافت دارد و همچنین مستلزم پشتیبانی مستمر دستگاه خلافت بود؛ بنابراین همواره سعی می‌کردند خود را در قالب هر دو هویت تعریف کنند.

برای مثال طاهریان از وقتی که به ایران آمدند برای حفظ موقعیت خود و تأمین استقلال بیشتر، سعی کردند خود را ایرانی جلوه دهند و قلوب مردم را متوجه خود سازند. به همین جهت، طاهریان برای حفظ موقعیت خود، به نژاد ایران خویش افتخار می‌کردند ولی در عین حال به حفظ تعصبات مذهبی خود مشغول بودند. برای مثال عبدالله بن طاهر کتابی را که حاوی قصه ایرانیان باستان به نام «وامق و عذرا» بود، در آتش افکند و گفت این کتاب مجوسان است و اهل قرآن را به کار نمی‌آید (راوندی، ۱۳۷۵: ۱۹۸). این قبیل بی‌اعتنایی‌ها نسبت به فرهنگ و آیین گذشته ایرانیان، خواه از لحاظ تعصب دینی و خواه از جهت دشمنی با امثال مازیار و افشین باشد، ایرانیان را از طاهریان ناامید و خشمگین می‌کرد. بدین گونه آن‌ها نه در بین اعراب هواخواهان و دوستانی داشتند و نه ایرانیان نسبت به آن‌ها علاقه‌مند بودند. باینکه طاهریان از لحاظ داخلی روش عاقلانه‌ای داشتند، ولی عبدالله پسر طاهر با جنبش‌های با اندیشه ایرانی مانند مازیار و بابک خرم‌دین به مبارزه برخاست و موجبات شکست و هلاک آنان را فراهم کرد و برای جلب رضایت خلافت مرکزی، به محو زبان و ادبیات فارسی کوشید، مورد علاقه و محبت ایرانیان اصیل نبود (آذرنوش، ۱۳۸۷، ۱۰۲).

نمونه دیگر در امتزاج ایرانیّت و اسلامیت در حکومت محلی سامانیان بود. این حکومت که در سنت فرهنگی تقریباً خارج از ایران قرار داشتند، برای اینکه ادعای خود درباره «پادشاه عجم بودن» را تحقق بخشند، شروع به احیای فرهنگی ادبی ایران کردند. در قالب این احیا از شاعران مثل رودکی و دقیقی حمایت کردند و همچنین داستان‌های کهن پادشاهان ایرانی را به زبان دری بازگویی و ترجمه کردند. ولی در کنار این حمایت از عناصر ایرانیّت، سعی می‌کردند از دانشوران حنفی مذهب حمایت کنند تا برای اولین بار بتوانند تاریخ طبری را به فارسی ترجمه کنند. هدف از این کار، نشان‌دادن خود به عنوان سنی‌های معتقد به اهل تسنن بود (هرستینگ، استوارت، ۱۳۹۴، ۱۶)؛ امیران سامانی از یک‌جهت مسلمانانی باایمان فراوان بودند و تمام تلاش‌ها در زمینه فعالیت‌های تبلیغ دینی را تشویق می‌کردند. مخصوصاً در زمینه آموزش، سامانیان افزون بر مساجد جامع که در آن درس حدیث و قرائت و تفسیر و مجالس وعظ و خطابه برگزار می‌شد، مدارس نیز به‌مثابه سازمان آموزشی نخستین‌بار در قلمرو سامانیان پا گرفت که اساساً به علوم دینی اختصاص داشت. مدرسه ابو حفص فقیه که احتمالاً به ابو حفص صغیر محمد بن احمد (متوفی ۲۶۴ ق) منسوب بود، کهن‌ترین بنیاد آموزشی بخارا است که در طلیعه امارت سامانیان تأسیس شد (ناجی، ۱۳۸۷: ۱۷-۱۸). همچنین در زمان سامانیان بسیاری از عشایر ترک آسیای میانه اسلام پذیرفتند؛ زیرا مبلغان و غازیان در مرزها بسیار بودند، یک‌تن از مبلغان اسلامی ابوالحسن کلمتی گویا گروهی انبوه از ترکان را در ۳۶۹ ه. ق به اسلام آورد. در حدود پایان سده چهارم هجری اسلام در ترکستان چین گسترشی شگرف یافت. همچنین در حوزه سرزمینی ایران از ترجمه کتاب‌های دینی عربی به فارسی حمایت می‌نمودند تا بتوانند تا افراد بیشتری به دفاع از دین در برابر کفر پردازند (فرای ۱۳۶۳: ۲۲۱).

همچنین در دربار سامانی، آداب و آئین‌های دیرین ایرانی در دربار و در میان عامه مردم معمول بود که برخی تاکنون ادامه دارد. از قدیم‌ترین این آئین‌ها، نوروز بزرگ‌ترین جشن ملی ایرانیان است که در اول



بهار، روز اول تا ششم فروردین ماه برپا می‌شد. امیران سامانی در این موسم به سپاهیان خود خلعت‌های بهاری و تابستانی می‌دادند. مردم نیز پیش امیران هدیه می‌بردند. شاعران دربار سامانی قصیده‌هایی با عنوان «نیروزیه» در وصف این جشن سروده‌اند. حفظ این رسوم موجب می‌شد که ایرانیان خاطرات باستانی و تاریخی خود را پیوسته زنده و تازه نگه‌دارند (ناجی، ۱۳۸۷: ۱۲).

در حکومت ترکان غزنوی که پیشینه اصلی ترک بودن خود را به دور افکنده بودند و در هویت ایرانی-اسلامی وارد شده بودند، چون اسلاف سامانی‌اش، به دنبال سامانه التقاط عربی و ایرانی بودند که نمونه بارز آن ادبیات این دوره است که متون ادبی را هم به عربی و هم به فارسی پاس می‌داشتند. مسعود سعد در قصیده‌ای در مدح محمود، پسران وی را به‌عنوان وارثان جاویدان شاهان باستانی ایران می‌ستاید. مسعود غزنوی در جشن نوروز می‌نشست و از شادکامی نشاط شراب برپا می‌کرد و از شعرا شعر می‌شنوید و مطربان را صله می‌داد (ناجی، ۱۳۸۷: ۷۵). درعین‌حال عناصر جامعه در روزگار غزنویان همچون دوره سامانیان بیشتر ایرانی و پرورده فرهنگ ایران بودند. زبان‌شان فارسی بود و آداب و رسوم باستانی ایران را به ارث برده بودند. از این‌رو، غزنویان که پیشینه اصلی ترک بودن خود را به دور افکنده و در سنن ایرانی-اسلامی تحلیل رفته بودند، آئین‌های کهن ایرانی را مانند سامانیان زنده نگاه داشتند. مسعود سعد در قصیده‌ای در مدح محمود، پسران وی را به‌عنوان وارثان با فرو جاها شاهان باستانی ایران می‌ستاید. مسعود غزنوی به جشن نوروز می‌نشست و از شادکامی نشاط شراب برپا می‌کرد و از شعرا شعر می‌شنود و مطربان را صله می‌داد. «کهران با آوردن هدیه، داد این روز بدادند و امیر به نگاهداشت رسم.» هم در جشن مهرگان که مسعود در رمضان ۴۲۲ گرفت، سوری والی خراسان و التوتناش خوارزمشاه و امرای چغانیان و گرگان و قصدار و مکران و دیگران، نثارها و هدیه‌ها و ستور بسیار به دربار غزنه پیشکش فرستادند (ناجی ۱۳۸۷: ۴۴).

البته امیران غزنوی در امر دینی در جرگه متعصبین بودند که باوجود حکومت آن‌ها تعصب دینی و اعتقاد به آرای اهل سنت و اصحاب حدیث نیز شیوع یافت و آزادی عقاید رخت بر بست. محمود که مثل اکثر ترکان مذهب حنفی داشت در آیین تسنن سخت تعصب می‌ورزید. وی پس از کسب قدرت و حکومت، نسبت به مذاهبی که با آن‌ها نظری موافق نداشت، سخت‌گیری نمود و علما و فقها با وی در این کار همدست شدند. او به ادعای هواخواهی از مذهب سنت و با شعار وفاداری به خلافت، در اجرای سیاست خلیفه القادر مبنی بر دشمنی و مبارزه با گروه‌های مخالف، شروع به تبعید و حبس و قتل مخالفان مذهبی خود، از جمله اسماعیلیه و معتزله - که با فاطمیان مصر و آل‌بویه مرتبط بودند - کرد (ناجی، ۱۳۸۷: ۷۵).

در حکومت صفاریان علی‌رغم ادعای ایرانی بودنش و همچنین مخالفت با خلافت عباسیان اما آن‌ها هم مانند دیگر حکومت‌های محلی توانستند هویت اسلامی را در حوزه سرزمین خلافت توسعه دهند. یکی از مهم‌ترین جنبه‌ها سیاست دولت صفاری توسعه اسلام در مشرق افغانستان بود که در نشر اسلام در افغانستان و مرزهای هند تا مدت‌های دراز پس از سقوط دولت صفاری اهمیت بسیار داشت. مخصوصاً صفاریان

توانستند با زور شمشیر، اسلام را در مناطقی از ایران مثل منطقه تحت حکومت محلی ژونبیل در سیستان ببرند که قبل از آن علی‌رغم تلاش اعراب برای نفوذ فرهنگی و نظامی، با شکست‌های متوالی مواجه شده بودند و ایرانیان ساکن در این منطقه توانسته بودند (حداقل تا این دوره) فرهنگ و آیین ایرانی خود را حفظ کنند. همچنین در مورد توجه به هویت اسلامی، صفاریان در طی سالیانی که بر خراسان حکومت می‌کردند، کوشیدند تا مساعدت و همدلی علما و فضلاء آن ولایت را به سوی خود جلب کنند. یعقوب چون نیشابور را گشود برخی ویرانی‌ها بر آن شهر وارد آورد، اما عمرو (حاکم دیگر صفاریان) اضافاتی بر مسجد جامع شهر افزود و دارالاماره‌ای در آنجا برآورد. گویند که عمرو لیث دومین حاکم خاندان صفاریان، محمد البوشنجی، فقیه و محدث را بیست هزار دینار صلّه داده بود (فرای ۱۳۷۹: ۹۷).

و اما از نگاه دیگر، تردیدی نیست که صفاریان در نوزایی فرهنگ و ادب فارسی نوین در نیمه دوم سده سوم هجری سخت مؤثر بوده‌اند. بنا بر روایت تاریخ سیستان یعقوب در دربار خود شعری داشت که پس از بیرون کردن هرات و پوشنگ از دست والی طاهری بدو پیوسته بودند و او را به عربی مدح می‌گفتند. یعقوب این اشعار را در نمی‌یافت و محمد بن وصیف، دبیر رسایل خود را گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت». از این رو محمد بن وصیف شعر فارسی گفتن آغاز کرد. ظهور مجدد ادبیات محلی در سیستان در عصر صفاریان از تاریخ محلی آن ولایت در آنجا که تشویق یعقوب از ادبیات نوین فارسی را با مدایح و اشعار کاملاً عربی خوارج فرق می‌نهد، به آسانی می‌توان دریافت. محمد بن وصیف از خود شاعری درباری و شارح رخدادهای بزرگ دوره صفاری ساخت مثلاً وی از آرام بافتن خراسان به دست عمرو پس از مرگ رافع شادباش می‌گوید و مرثیه‌هایی در باب اسارت طاهر و یعقوب بن محمد بن عمرو می‌سراید. (فرای، ۱۳۷۹: ۱۱۳).

این امتزاج در امیران آل‌بویه این‌گونه بود که در کنار عناوینی مثل امیر یا امیرالمؤمنین که خلافت عباسی برای آن‌ها انتخاب می‌کردند و با این عناوین افتخار می‌کردند، سعی می‌کردند عناوین ایران باستان مثل شاهنشاه به خود می‌دادند و در کنار این تلاش می‌کردند با جعل تبارنامه، اصل و نسب خود را به خاندان بزرگ ایران باستان به خصوص شاهنشاهان ساسانی برسانند (هرستینگ، استوارت، ۱۳۹۴: ۷۶). دوباره در مورد آل‌بویه می‌توان گفت که علی‌رغم طرفداری ایشان از علم و ادب، طرفدار زبان فارسی نبودند «حبشی (سند الدوله) یکی از پسران معزالدوله و والی بصره در آن شهر کتابخانه‌ای بنا کرد که پانزده هزار جلد کتاب داشت. بختیار (عزالدوله)، پسر دیگر معزالدوله - قطع نظر از ضعف‌هایی که در فرمانروایی داشت، شاعر برجسته آل‌بویه و از ولی نعمتان مخلص شعرا بود. این حجاج از مقربان درگاه وی بود. عضد الدوله بزرگ‌ترین حامی دانش در آل‌بویه بود؛ اما پادشاهان آل‌بویه، برخلاف اقران سامانی خود، مشوق ترویج ادب فارسی نبودند. گفتنی است که درحالی‌که معزالدوله با زبان عربی ناآشنا و به مترجم محتاج بود پسرنش در نوشتن به این زبان مهارت داشتند. نسل دوم آل‌بویه بدون توجه به تمایلات و گرایش‌های ایرانی خود معیارهای فرهنگ عربی را پذیرفتند» (کرمر، ۱۳۷۵: ۹۵). در این مورد می‌توان این حقیقت را

پذیرفت که «آلبویه بر بغداد حکومت می‌راندند و دل‌بستگی کلی به عراق داشتند که در آنجا ادب عربی رایج بود آن‌ها را بیشتر حامی و مشوق ادب عربی ساخته بود تا ادب فارسی نوین که در آن ایام در قسمت شرقی ایران نشو و نما می‌یافت» (فرای، ۱۳۹۴، ۵۰۲). این دل‌بستگی به عراق از یک سمت و دل‌بستگی به شیعه دوازده‌امامی از سمت دیگر موجب شد، آلبویه ادب شیعی را که در سده پنجم هجری با مجموعه بزرگی از تألیفات مختلف شکوفه کرد، مورد حمایت قرار دهد؛ مثل «مجموعه‌های متعارف بزرگ احادیث شیعه، نظیر اصول الکافی کلینی که بی‌گمان معتبرترین مجموعه در میان شیعیان است و مجموعه ابن‌بابویه در این دوره به وجود آمد؛ مهم‌ترین رسالات کلاسی که مقوم تعالیم شیعه می‌باشند نیز در همین دوره تألیف شدند. یکی از جالب‌ترین ثقات شیعه در دوره آلبویه سید شریف رضی است. بهاء الدوله دیلمی وی را تحت حمایت و مراقبت خویش گرفت» (فرای، ۱۳۹۴: ۵۰۴).

در نسل دوم امرای بویه، عضد الدوله و سپس جانشینانش، به‌سرعت خود را تقریباً به‌تمامی به کسوت فرهنگ عربی- اسلامی درمی‌آوردند. عضد الدوله حامی پرآوازه فرهنگ عربی بود و بزرگ‌ترین شاعر عرب آن زمان، متنبی، چندین ماه از خوش‌ترین و پربرترین ماه‌های دوران جریان‌ساز فعالیت ادبی خود را در ۳۵۳ ه. ق در دربار او در شیراز گذراند و عضدیات شش‌گانه‌اش را که جزو زیباترین قصاید اوست در آنجا سرود. بدین‌سان درست از همین نسل دوم حکومت آلبویه بود که مدیحه‌سرایی باید برمی‌خاست تا نشان دهد که آلبویه دیگر بدوی‌هایی بی‌فرهنگ از پشت کوه‌های شمال غربی ایران نبودند بلکه جزئی از جامعه مسلمانان متمدن شده بودند. ابواسحاق ابراهیم از خاندان صابئی مشهور دانشوران و ادیبانی اصلاً اهل حران در شمال سوریه بود و کتاب التاج فی اخبار الدوله‌الدیلمیه را در تاریخ آلبویه به زبان عربی برای عضد الدوله تصنیف کرد که امروز فقط پاره‌هایی از آن باقی است. صابئی داستانی را بازگو می‌کند که در دیگر منابع عربی قرن دهم هم آمده است و بدین‌سان لابد در آن روزگار رواج داشته است. می‌گوید در زمان‌های قدیم برادران بویه به لحاظ قومی اصلاً دیلمی و ایرانی نبودند بلکه از شاخه‌ای از قبیله یمنی به برخاستند که در نتیجه جنگ‌های قبیله‌ای در شبه‌جزیره عربستان به دیلم مهاجرت کردند و با مردمان آن ناحیه درآمیختند. زبان عربی خود را ترک گفتند اما سجایای عربی مهمان‌نوازی و آزادگی و رشادت نظامی را نگه داشتند (بازورت ۱۳۹۳: ۴۲-۴۳).

#### سامانه التقاط ایرانی و اسلامیت در تاریخ‌نگاری

در آغاز خلافت عباسی، نوعی تاریخ‌نگاری رشد پیدا کرد که تاریخ اسلام را به تاریخ وسیع‌تر آنچه از جهان متمدن می‌شناختند پیوند دادند - یا دقیق‌تر بگوییم، آن‌ها سعی کردند تاریخ جهان را در تاریخ اسلامی قرار دهند: «در اثر طبری و بلعمی داستان‌های پادشاهان ایران باستان با قصص انبیا بنی‌اسرائیل که پیشینیان محمد (ص)، خاتم پیامبران انگاشته می‌شوند، درمی‌آمیزند» (هرستیک، استوارت، ۱۳۹۴: ۷۸). اثر تاریخی ابوحنیفه دینوری موسوم به «اخبار الطوال» در قرن سوم شاید روشن‌ترین نمونه‌ای قدیم از تلاش برای درآمیختن تاریخ اسلام و ایران باشد. از نظر دینوری «عرب‌ها و ایرانیان به لحاظ دنیای واحدشان «حام» (در

تورات بزرگ‌ترین فرزند نوح است) دارای منشأ مشترک انگاشته می‌شود ... (از دید دینوری) اسکندر کبیر هم اولین مسلمانان انگاشته می‌شود که هم به حج می‌رود و هم از طریق مادر پادشاه مشهور ایران محسوب می‌شود» (هرستیک، استوارت، ۱۳۹۴: ۷۹). یک مورد دیگر در مورد دینوری، ارتباط برقرار کردن بین تاریخ پیامبران با سرزمین ایران است: «چون نوح درگذشت پسرش سام را به جانشینی خود گماشت و او نخستین کسی است که سلطنت را پایه نهاد، پس از سام کسی بنام جم پسر ویرنجهان پسر ایران که همان ارفخشذ بن سام بن نوح است سلطنت را برقرار ساخت؛ و خداوند همه‌کسانی را که همراه نوح در کشتی بودند و نجات یافتند غیر از سه پسر نوح سام و حام و یافث نازا و عقیم قرارداد، نوح را پسر دیگری هم بنام یام بود و او هموست که غرق شد و فرزندی نداشت اما سه پسر دیگرش همگان فرزندان بودند و سام پس از نوح سرپرست امور بود و معمولاً زمستان را در منطقه «جوخی» و تابستان را در موصل می‌گذراند و راه رفت‌و‌برگشت او بر کناره خاوری دجله بود و به همین جهت آن منطقه را «سام‌راه» نامیده‌اند که ایرانیان آن‌ها ایران می‌نامند، سام در عراق جای گرفته و آن‌ها مخصوص خودساخته بود و به ایران‌شهر معروف شد، پس از مرگ سام پسرش شالغ فرمانده شد و چون او را مرگ فرارسید کار را به برادرزاده خود جم پسر ویرنجهان پسر ارفخشذ واگذاشت و او پایه‌های سلطنت را استوار ساخت و اساس آن‌ها و روش‌ها و نشانه‌های شاهی را به وجود آورد و روز نوروژ را جشن گرفت» (دینوری، ۱۳۹۵: ۲۶).

کتاب زین الاخبار اثر گردیزی نمونه دیگری از التقاط تاریخ اسلام-ایرانی است که می‌خواهد از یک‌سو بر منزلت غزنویان به‌عنوان وارثان حقیقی سلطنت ایران، دست‌کم در سرزمین‌های ازدست‌رفته خراسان، تأکید ورزد و از سوی دیگر گردیزی بر دوام حکومت مسلمانان تأکید می‌کند. بدین‌سان، روایت گردیزی از تاریخ، سلسله‌غزنوی را در تاریخ ایرانی و اسلامی مستقر می‌کند حتی اگر هم این دو به آن صراحتی که در غرر می‌بینیم درهم نمی‌آمیزند. اگر علاقه گردیزی به گذشته با حوادث معاصر درهم‌تنیده است، معیارهایش همچنان مفاهیم باستانی است: مثلاً ایران را نه فقط شامل خراسان و سیستان بلکه عراق، بخشی از سوریه، مکه، مدینه و یمن نیز تعریف می‌کند. این آشکارا بازتاب مفهوم ایران‌شهر است که در آثار ساسانی و درواقع برخی آثار دیگر اسلامی شرقی از رود نیل یا رود جیحون را فرامی‌گیرد، اما به طور ضمنی نیز بر وحدت تاریخ ایران و اسلام تأکید می‌ورزد (پیکاک، ۱۳۹۴: ۸۷-۸۸). در کتاب تاریخ طبری، تاریخ زرتشتی و مسلمانان باهم می‌آیند و به‌موازات پیش می‌روند. اول از زرتشتی شروع می‌کند و پس از شرح کوتاهی به تاریخ اسلامی می‌پردازد: آفرینش آسمان و ماه و ستارگان و زمین، شیطان و آدم، بهشت، هبوط آدم، سران‌دیب، سرگذشت هابیل و قابیل و غیره، طوری است که انگار دارد قصص قرآن را مطابق ترتیب زمانی، تنظیم و تدوین می‌کند. بعد مجدداً برمی‌گردد به عقاید مجوس در باب آفرینش عالم و آدم، دیوان، کیومرس، هوشنگ، جمشید، ضحاک و پیشدادیان، همچنین تا آخر اساطیر دو قوم شانه‌به‌شانه پیش می‌رود. به این ترتیب شخصیت‌های «تاریخی» و تلویحاً معتقدات ایرانیان پیش از اسلام در میان مسلمانان، حق اهلیت و اجازه اقامت پیدا می‌کند.

کار این تاریخ‌نویسی «همزیستی» دو قوم عرب و عجم بود که گذشته دو قوم را آشتی می‌دادند تا برابری و همزیستی آن‌ها ممکن شود و فعلیت یابد. این دسته از مورخان، ترجمان حیات ملی قوم مغلوبی هستند که دین قوم غالب را می‌پذیرد ولی دولتش را نمی‌پذیرد؛ از قبول برتری سیاسی و نژادش سرباز می‌زند و حاضر نیست در شمار «موالی» باشد (آگاه بودن یا نبودن به این امر، به دلایلی خارج از ظرفیت این بحث، اهمیت اولیه و تعیین‌کننده ندارد).

باری، اگر نقش شاهنامه‌ها برانگیختن حس ایرانی از راه بیدار کردن خاطره قومی است، نقش تاریخ‌های متعارف آشتی امیر ایرانی با امر دینی است؛ کوششی است در راه سازگاری با واقعیت زمان و جست‌وجوی راهی بینابین: ایرانی ماندن و مسلمان بودن؛ شبیه کاری که سامانیان در زمینه سیاست و حکومت کردند. شاید بشود گفت بازتابی از همان روحیه و برداشت است در زمینه فرهنگ، این تاریخ‌ها و شاهنامه‌ها به هر دو - در مورد تاریخ ایران از منابع و موارد مشابهی بهره‌برداری می‌کنند اما هر کدام باهدف و نتیجه‌ای متفاوت (مسکوب ۱۳۸۵، ۵۶-۵۸). بر این اساس می‌توان گفت که علت اینکه کتاب شاهنامه فردوسی با استقبال سرد امیر غزنویان مواجه شد، در ناکامی فردوسی در تلفیق و امتزاج تاریخ ایران و اسلام و پایان گرفتن کتابش در زمان فتح اعراب بود.

### نتیجه‌گیری

سامانه به‌عنوان یکی از واژه‌های متأخر برساخته فوکو دارای عناصر ناهماهنگ که هر چیزی چه زبانی و چه غیرزبانی (مثل گفتمان‌ها، نهادها، ساخت‌های معماری، تصمیمات نظارتی، قوانین، اقدامات اداری، گزاره‌های علمی، فلسفی، اخلاقی بشردوستانه) را در برمی‌گیرد که در هر دوره تاریخی وظیفه اصلی آن پاسخگویی به‌ضرورت و نیاز فوری در یک برهه تاریخی معین است و موجب تقویت و حفظ اعمال قدرت در بدنه اجتماعی می‌شود.

بر اساس آنچه درباره سامانه گفته شد، ما درباره هویت ایرانی در دوره روی کار آمدن عباسیان تا ابتدای قرن پنجم به شناسایی «سامانه التقاط عناصر ایرانی و اسلامیت» دست یافتیم. این سامانه بر اساس این ضرورت تاریخی شکل گرفت که از حدود یک قرن بعد از ورود اعراب مسلمان به ایران، وقتی نیروها و گروه‌های تأثیرگذار بر هویت ایرانی متوجه شدند که نه با تأکید صرف بر هویت اسلامیت و نه با تأکید صرف بر هویت ایرانی، نمی‌توانند بر مردم ایران تأثیر بگذارند، هر کدام سعی کردند به یک‌شکل و گونه‌ای به ترکیب و التقاط عناصر هویتی ایرانی و اسلامی بپردازند تا از این ترکیب بتوانند اندیشه‌ای تولید کنند که هم‌زمان مورد اقبال مردم ایران و دین اسلام برخوردار شوند.

این سامانه از این طریق استراتژی‌های در سراسر جامعه منتشر شد: جعل تاریخ از سمت حکومت‌های محلی تا خود را از تبار ایرانی-اسلامی معرفی کنند، احیا و بازنشر فرهنگ ادبی ایران و اسلامی با کمک شاعران و نویسندگان درباری، ترجمه کتاب‌های دینی عربی به فارسی، احیای آداب و آئین‌های دیرین ایرانی در دربار و هم‌زمان توجه به آیین و مراسم‌های دینی، پیوند تاریخ اسلام به تاریخ ایران (یا قرار دادن

تاریخ جهان در تاریخ اسلامی) و وحدت آموزش‌های باستانی ایرانی با آموزش‌های اسلامی. در کل باید گفت ضرورت تاریخ التقاط برای گروه‌های تأثیرگذار بر هویت ایرانی در این دوره با توجه به جایگاه و مقامی که داشتند، موجب شد که هویت ایرانی به صورت التقاط عناصر ناهمگن ایرانیت و اسلامیت پدیدار شود.

#### منابع:

- آذرنوش، آذرتاش (۱۳۸۷)، چالش میان فارسی و عربی. تهران: نشر نی.
- آگامبن، جورجو (۱۳۸۹)، آپاراتوس چیست؟ و مقالات دیگر، ترجمه یاسر همتی، تهران: رخداد نو.
- تابان، تورج (۱۳۶۶)، «قیام مقنع جنبش روستایی سپید جامگان»، فصلنامه ایران شناسی. شماره ۳. صفحات ۵۳۲-۵۶۵.
- حاجلی، علی، ۱۳۹۱، سامانه چیست، [https://www.academia.edu/38798967/%D8%B3%D8%A7%D9%A5%D8%A7%D9%A6%D9%A7\\_.DA%86.DB%8C%D8%B3%D8%AA](https://www.academia.edu/38798967/%D8%B3%D8%A7%D9%A5%D8%A7%D9%A6%D9%A7_.DA%86.DB%8C%D8%B3%D8%AA)
- دانیل، التون ال. (۱۳۸۳)، تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان در زمان حکومت عباسیان، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دریفوس، هیوبرت و پل رابینو (۱۳۷۹)، میشل فوکو: فراسوی ساختگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- دلوز، ژیل (۱۳۹۱)، یک زندگی...، ترجمه‌ی پیمان غلامی و ایمان گنجی، تهران: نشر زاوش.
- دینوری، ابوحنیفه (۱۳۹۵)، أخبار الطوال، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- راوندی، مرتضی (۱۳۷۵)، تاریخ اجتماعی ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲)، جنبش‌های دینی ایرانی در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: انتشارات پاژنگ.
- فرای، ریچارد (۱۳۷۹)، تاریخ ایران کمبریج، حسن انوشه، تهران: انتشارات کمبریج.
- فرنود، رضا (۱۳۹۰)، اطلس تاریخی ایران، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل (۱۳۸۳)، اراده به دانستن، ترجمه‌ی نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی.
- فوکو، میشل، (۱۳۹۰)، تاریخ جنون، ترجمه‌ی فاطمه ولیانی، تهران: نشر هرمس.
- کرتیس، وستا و سارا استوارت (۱۳۹۳)، برآمدن اسلام، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.
- کرمر، جوئل (۱۳۷۵)، احیای فرهنگی در عهد آل‌بویه، ترجمه‌ی محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۵)، هویت ایرانی و زبان فارسی، تهران: فرزانه روز.

مسگرزاده، سجاد و بنی فاطمه، حسین (۱۳۹۹)، «قدرت و فضای شهری: بررسی مفاهیم دیسپوزیویتیف و اَبجکت»، فصلنامه مطالعات جامعه شناختی شهری (مطالعات شهری)، دوره ۱۰، شماره ۳۵، صفحات ۲۷-۵۶.

ناجی، محمدرضا (۱۳۸۷)، **سامانیان و غزنویان**، تهران: انتشارات ققنوس.  
هرتسیگ، ادموند و سارا استوارت (۱۳۹۴)، **ایران در نخستین سده‌های اسلامی**، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: نشر مرکز.

Frost, Tom (۲۰۱۹), *The Dispositif between Foucault and Agamben, Law, Culture and the Humanities, Vol ۱۵(۱), PP ۱۵۱-۱۷۱.*

Foucault, Michel (۱۹۸۰), **Power/Knowledge**, edited by Colin Gordon, New York City: Pantheon Books.

Peltonen, Matti (۲۰۰۴), *From Discourse to Dispositif : Michel Foucault's Two Histories, Historical Reflections, summer ۲۰۰۴, vol ۳, no ۲.*